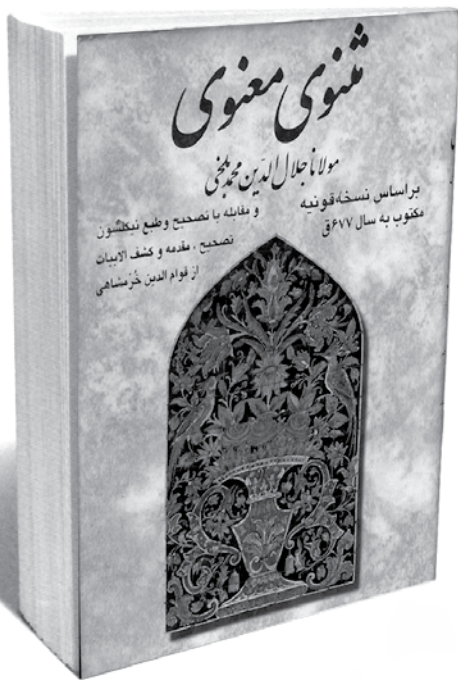


لذت‌های تفکر مولانا



بحث تجربه‌ی عرفانی در ادیان و مکاتب مختلف دنیا از دیرباز وجود داشته است. پیامبران، اولیا و عرفا از این تجربه‌ی انفسی و کشف و درک حقایق هستی بهره‌مند بوده‌اند. این حس و نگاه عارفانه به حقیقت واحد هستی با تفاوت‌ها و مشترکاتی به زبان دین، تفسیر و عرفان بازگو شده است، اما همیشه با قبول و رد اندیشه‌ها و نظرات و عدم تطبیق با واقعیات و موضوعات علمی روبه‌رو بوده است. درک حقیقت واحد پدیده‌ها، تجلی خالق در مخلوق، استحاله‌ی زبان و کراماتی چون اشراف بر ضمائر، سیرالارض و قلب و تصرف در اشیا نمونه‌هایی از چنین تناقض‌های بوده است که یا زبان یارای بیانش را نداشته یا آن‌هایی که فاقد چنین تجربه‌هایی بوده‌اند، نمی‌توانستند ما بازایی برای آن پیدا کنند. اما آنچه مسلم است، تجربه‌های عرفانی و خصوصاً تجربه‌های مولانا از انتظام و منطقی دقیق برخوردار است که در ورای منطق مصطلح و قراردادی زندگی معمول بشری، اگرچه با تناقض‌های شدیدی روبه‌روست، اما به‌سوی ترکیب و یک‌دستی و وحدت الهی رهنمون است. خاصیت زبان بشری این است که ظرفیت دوگانه دارد، به‌طوری که برای قراردادهای و نظم زندگی اجتماعی انسان طرحی بنا می‌نهد و برای تصورات و حقایق ناخودآگاهی طرحی دیگر. این طرح هنرمندانه و عارفانه همان وسعت بی‌انتهای زبان است که مولانا اسب چموش اندیشه‌اش را در آن به تاخت‌وتاز می‌اندازد. او وقتی سراپا در آتش عشق و شهود قرار می‌گیرد و آن‌گاه که نه تنها صدای معشوق بلکه جمال او را می‌نگرد، دگرگون می‌شود و زبان با ظرفیت‌های معمول خود، دیگر قادر نیست بار احساسات لطیف و قدسی‌اش را بکشد. به‌ناچار دیوارهای مصنوعی زبان می‌شکند و دل بی‌قرار مولانا، موج و پرتلاطم، خود را بر بستری بی‌ممتها جاری می‌سازد:

چهارچوب

در رفتار و اندیشه‌ی مولانا ترکیبی نظام‌وار از تناقض‌ها دیده می‌شود که یک سوی آن تجربه‌ی عارفانه است و دیگر سوی زبان بیان. تجربه‌ی عارفانه از عالم فرازمینی است و زبان و کلام تفسیر مادی و به‌قولی خاطره‌ای از آن تجربه. شاعر به طرز ساخت‌مندی در سرتاسر آثارش به منشأ قدسی دیده‌ها و ظهور آن در زبانی پخته (که در او نیز نشانه‌های الهی و عارفانه، فارغ از خیال‌بافی‌های معمول است) اشارات نغز دارد. این مقاله بر آن است که تناسب رازآمیز این‌دو را از لابه‌لای آثار او به‌قدر وسع پیدا کند (با تلخیص).

در و دیوار این سینه همی دزد زانبوهی

که اندر در نمی‌گنجد پس از دیوار می‌آید (گزیده: ۱۲۳)

کدواژه‌ها

به این سبب زبان مولانا زبانی خاص و همدل و همپای تجربه‌ی اوست. این زبان هم‌چون تکوین و تکامل تجربه و مقامات شاعر، رشد و کمال می‌یابد:

شاد آدمم، شاد آدمم، از جمله آزاد آدمم

چندین هزاران سال شد تا من به گفتار آدمم (گزیده: ۲۵۱)

تجربه، زبان تناقض، شطح، هنر.

همان‌گونه که شیخ ابوالحسن خرقانی در «المنتخب من کتاب نور العلوم» گفته است: «جهد مردان چهل سال است. ده سال باید رنج بردن تا زبان راست شود؛ و به کم از ده سال زبان راست نشود و ده سال رنج باید برد تا این گوشت حرام که به تن ما رُسته است از ما بشود و ده سال رنج باید برد تا دل با زبان راست شود. هر که این چهل سال قدم چنین زند، امید باشد که از حلق وی آوازی برآید که در وی هوا نبود.» (سبع هشتم، در دست تألیف)

به این گونه، زبان شاعر ما نیز از مرز آگاهی و منطق عام می‌گذرد، تا آن زبان الهی را بیابد:



علی اصغر ارجمی
استادیار مرکز تربیت معلم تروین

ادبیات کهن

دوره‌ی بیست و سوم
شماره‌ی ۸۹
شماره‌ی سه
شماره‌ی ۳
نقد و بررسی

خامش که تا نگوید بی حرف و بی زبان او
خود چیست این زبان‌ها گر آن زبان زبان است (گزیده: ۷۹)

و به پختگی و شهودی برسد که چنین بسط نیکو یابد:

بر اهل معنی شد سخن اجمال‌ها تفصیل‌ها

بر اهل صورت شد سخن تفصیل‌ها اجمال‌ها (گزیده: ۳)

عقل از لایعقلی رسوا شدی (منطق‌الطیر، شفیعی کدکنی: ۲۶۷)

عشق و افلاس است در همسایگی

هست این سرمایه بی‌سرمایگی (همان: ۳۸۸)

آتشی باشد فسرده مرد این

با یخی بس سوخته از درد این (همان: ۴۰۷)

بشنویم داستان معراج بایزید بسطامی را که در تذکره‌الاولیاء آمده است و چنین بیان نقیضی دارد: «روشن‌تر از خاموشی چراغی ندیدم و سخنی به از بی‌سخنی نشنیدم، ساکن‌سرای سکوت شدم» (استعلامی، ۱۳۶۵: ۲۰۵).

نقیضه‌گویی در زبان مولانا

این بیان نقیضی در اندیشه‌ی مولانا تا به مرز اغتشاش کشیده می‌شود، یعنی چنان گسترده و پیچیده است که جز وقوف بر تجربه‌ی او یا تجربه‌ی مشابه و جز درک ساخت‌مندی سخنش، نمی‌توان به لایه‌های هنری و راز و رمزش پی‌برد:

به قدم چو آفتابم، به خرابه‌ها بتابم

بگریزم از عمارت، سخن خراب گویم (گزیده: ۳۱۸)

بهتر است برای مخاطبان مقاله اندکی از این تناقض‌ها را برشمردیم:

ای ز غیرت بر سبو سنگی زده

وان سبو ز اشکست کامل تر شده

خم شکسته آب از او ناربخته

صد درستی زاین شکست انگیخته (مثنوی، ۷/۱-۲۸۶۶)

آینه‌ام، آینه‌ام، مرد مقالات نهم

دیده شود حال من ار چشم شود گوش شما (گزیده: ۲۴)

پیر منم، جوان منم، تیر منم کمان منم

دولت جاودان منم، من نه منم نه من منم

هم دوری و هم خویشی، هم پیشی و هم بیشی

هم یار بدانیشی، هم‌نوشی و هم‌نیشی (کلیات: ۹۶۷)

برای این که از تفصیل بگذریم، اما حق مطلب ادا شود. در این جا به غزلی اشاره می‌کنیم که بیش از همه بر بیان نقیضی مولانا تأکید دارد:

آه چه بی‌رنگ و بی‌نشان که منم

کی ببینم مرا چنان که منم

گفتی اسرار در میان آور

کو میان اندران میان که منم

کی شود این روان من ساکن

این چنین ساکن روان که منم

تجربه‌های عرفانی و خصوصاً تجربه‌های مولانا از انتظام و منطقی دقیق برخوردار است که در ورای منطق مصطلح و قراردادی زندگی معمول بشری، اگر چه با تناقض‌های شدیدی روبه‌روست، اما به‌سوی ترکیب و یک‌دستی و وحدت الهی رهنمون است.

بیان نقیضی در آثار عرفانی

اما نکته‌ی اصلی این است که زبان رمزی و نزدیک به تجربه‌ی عارف هم وقتی می‌خواهد از عالم فراطبیعی خبر بیاورد، ناچار دچار تناقض می‌شود و بیان نقیضی پیدا می‌کند. هرچند آن را تناقض و تردد در عمل بدانیم که در تعارض دو عالم قرار گرفته یا صرفاً این را خاصیت زبان قلمداد کنیم. و زبان عارفانه از چنین ابهامات و شطحیات پر است.

دکتر پورنامداریان در کتاب دیدار با سیمرغ در این باره می‌گوید: «این تناقض‌نمایی که در زبان عرفان، به‌خصوص در شعر مولوی و عطار، حضور برجسته دارد، ناشی از بیان تجربه‌هایی است که فراطبیعی و منطق‌گریز و زبان‌ستیز است. وقتی حواس مادی و ظاهر به‌حالت تعطیل درمی‌آیند و تجربه در ناآگاهی و در عالمی ورای عالم واقعی و مادی اتفاق می‌افتد کاربرد افعال مربوط به حواس و حالت آگاهی برای بیان تجربه، همه مجازی است» (دیدار با سیمرغ: ۱۱۰).

به هر حال در کشمکش دو سوی کار، طبیعی است انرژی تناقضی پدید بیاید. بهتر است باز بشنویم از همین کتاب: «در فضای چنین حالت روحی است که سالک خود را اسیر دردی می‌بیند که بی‌اختیار او را تسخیر کرده است و در پنجه‌ی تقلب می‌گرداند و بی‌قرار می‌کند و لحظه‌ای او را بر یک حال نمی‌گذارد. اگر بگرید، می‌گوید، بخند. اگر بخندد، می‌گوید، بگری و اگر بخورد، می‌گوید، نخور و اگر نخورد، می‌گوید، بخور... چنین دردی نه زشت است و نه نیکو، نه دشمن است و نه دوست. بیان تناقض‌نما تنها شیوه‌ی بیان احوال صوفی در این حالت و وصف درد اوست» (همان: ۱۲۱).

عطار شمه‌ای از آن را در جای جای منطق‌الطیر برای ما بازگو می‌کند:

گر جمالش ذره‌ای پیدا شدی

فارغ از سودم و زبان چو عدم
 طرفه بی سود و بی زیان که منم
 گفتم ای جان تو عین مایی، گفت
 عین چبود در این میان که منم
 گفتم آنی بگفت های خموش
 در زبان نامده است آن که منم
 گفتم اندر زبان چو در نامد
 اینت گویای بی زبان که منم
 می شدم در فنا چو مه بی پا
 اینت بی پای پا دوان که منم
 بانک آمد چه می دوی بنگر
 در چنین ظاهر نهران که منم
 شمس تبریز را چو دیدم من
 نادره بحر و گنج و کان که منم (کلیات: ۶۶۳)

زبان تناقض گوی مولانا، نشانه‌ی برجسته‌ای از دو
 دنیای حقیقی و مادی است که از نظر او در دو سوی
 متضاد کمال و نقصان هستند.

نتیجه‌گیری

نگارنده بی آن‌که بخواهد یکی از نظرات مختلفی را، که در باره‌ی رابطه‌ی تجربه‌ی عارفانه و زبان نقل شد، برگزیند یا حتی دیدگاه تازه‌ای را مطرح کند، معتقد است با مطالعه‌ی آثار، اندیشه و سلوک مولانا که در زبان او تبلور دارد، می‌توان برای تناقض‌گویی‌های او سه‌جنبه و صفت قید کرد. نخست این‌که مولانا صاحب تجربه و معرفتی حقیقی است و جام او بی‌واسطه از دست یارست:

این غزلم جواب آن باده که داشت پیش من
 گفت بخور! نمی‌خوری، پیش کسی دگر برم (گزیده: ۲۶۱)
 و برخلاف نظر «استیس» که می‌گوید، عارف بر تناقض بین تجربه و زبانش آگاه نیست، مولانا بر راهی که رفته و باز آمده، وقوف دارد و راز تناقض در زبان و تجربه‌اش را می‌داند:

شمس تبریزی تناقض چیست در احوال دل

هم مقیم عشق باشد هم زعشق آواره‌ای (کلیات: ۱۰۳۵) یا:

جز به ضد ضد را همی نتوان شناخت

چون ببیند زخم بشناسد نواخت

لاجرم دنیا مقدم آمده است

تا بدانی قدر اقلیم آلت (مثنوی، ۶۰/۵-۵۹۹)

در ثانی زبان تناقض گوی مولانا، نشانه‌ی برجسته‌ای از دو دنیای حقیقی و مادی است که از نظر او در دو سوی متضاد

کمال و نقصان هستند. مولانا از این راه می‌خواهد، مخاطب خود را با این چالش بزرگ وحدت و کثرت که در افسانه‌ها نیز به ظریفی بیان می‌شود- یکی بود، یکی نبود؛ بالا رفتیم ماست بود، پایین آمدیم، دوغ بود، قصه‌ی ما دروغ بود- بیش تر آشنا کند و البته روشن است که چه قدر او به ابزار انتقال پیامش دقیق و حساس است. تناقض‌گویی مولانا از سوئی دیگر، بیان شطحی هنرمندانه و اقناعی است که منطقی غیرقابل اثبات و درک «بی‌چگونه» دارد. به گفته‌ی دیگر دکتر شفیع کدکنی «یا کسی را اقناع می‌کنند یا نمی‌کنند، درست به همان گونه که شما از شنیدن یک سمفونی یا لذت می‌برید یا نه. اگر لذت نمی‌برید، تمام براهین ریاضی و منطقی عالم را هم که برای شما اقامه کنند بر همان حال نخستین خویش خواهید ماند... شطح از خانواده هنر است و هنر را با منطق نمی‌توان توضیح داد». پر مسلم است که مولانا از تمام ظرفیت‌های هنری زبان بهره جوید و چنین نیز می‌کند. از این جهت تناقض‌گویی مولانا از تکانه و فشار بصری قوی برخوردار و عادت‌شکن است و در هنری‌ترین شکل به گفته‌ی دکتر سروش که درباره‌ی تناقض‌گویی سعدی گفته است «از مکانیزم تولد تعجب در ذهن» بهره می‌برد (ذکر جمیل سعدی) و سخن آخر چه نیکوتر خواهد بود که نوشته را باز با هنرمندی مولانا در یک بیان نقیضی دیگر به پایان برسانیم و قضاوت را به همدلان مولانا بسپاریم:

داد جارویی به دستم آن نگار

گفت کز دریا برانگیزان غبار

باز آن جاروب از آتش بسوخت

گفت از آتش تو جارویی برآر

کردم از حیرت سجودی پیش یار

گفت بی ساجد سجودی خوش بیار

آه بی ساجد سجودی چون بود

گفت بی چون باشد و بی خار خار (گزیده: ۲۱۱)

۱. استیس. و.ت، عرفان و فلسفه، بهاء‌الدین خرمشاهی، سروش، ۱۳۶۱. ۲.
- پورنامداریان، تقی. رمز داستان‌های رمزی در ادب فارسی، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۷. ۳.
- پورنامداریان، تقی. دیدار با سیمرغ، انتشارات علمی ۴.
- سروش، عبدالکریم. ذکر جمیل سعدی، «تعمیم صنعت طباق یا استفاده از...» سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹. ۵.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. گزیده‌ی غزلیات شمس، نشر سپهر، ۱۳۶۵. ۶.
- عطار نیشابوری، فریدالدین. منطق‌الطیر، تصحیح، دکتر شفیع کدکنی، ۷۰. مولوی، جلال‌الدین محمد. کلیات دیوان شمس تبریزی، شرح حال از بدیع‌الزمان فروزانفر، امیرکبیر، ۱۳۵۱. ۸.
- گزیده‌ی فیه‌ما‌فیه، تلخیص، حسین الهی قمشه‌ای، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱. ۹.
- نویا، پل. تفسیر عرفانی و زبان قرآنی، اسماعیل سعادت، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳. ۱۰.
- همایی، جلال‌الدین. مولوی‌نامه، ج ۱، نشر هما، ۱۳۶۹. ۱۱.
- عطار نیشابوری، فریدالدین. تذکره‌الاولیاء، تصحیح، محمد استعلامی، انتشارات زوار، ۱۳۶۵. ۱۲.